

امنیت ملی و توسعه پایدار: پارادایم پساواشنگتنی

و حکمروائی خوب

۶۵



علی اکبر جعفری^۱*

وحید ذوالفقاری^۲

چکیده

حکمروائی خوب یک اصطلاح غیرمتعین است که به اقتضای بستر تفسیر می‌گردد. این اصطلاح با هدف توسعه مردم‌سالاری و مساوات، هم دارای ابزارهای وسیع‌تر و هم اهداف گسترده‌تر است. این نوع حکمروائی و توسعه پایدار، دو مفهومی هستند که به یکدیگر مرتبط‌اند و اگرچه حکمروائی خوب، توسعه پایدار را ضمانت نمی‌کند، اما فقدان آن، تحدید و مانعی برای توسعه پایدار می‌شود. از سوی دیگر، امنیت، شرایط و بسترهای تحقق این دو هدف والا را فراهم می‌کند و منجر به تأثیرات زیادی بر یکدیگر می‌شود. بنابراین، با مفروض گرفتن این ادعا که حکمروائی خوب، توسعه پایدار و امنیت ملی بر اساس ترسیم خطوط وابستگی متقابل، کناکش همبسته، تعامل‌گرا، عقلانیت ارتباطی و راهگشا موجب پیشرفت هر واحد سیاسی در حال توسعه می‌باشد، اهتمام این مقاله بر تحلیل چیستی و جرایبی این پدیده است.

واژه‌های کلیدی: توسعه پایدار، حکمروائی خوب، امنیت ملی، اجماع پساواشنگتنی

۱- استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه مازندران

۲- دانشجوی دکتری سیاست تطبیقی دانشگاه بامبرگ، مونیخ آلمان

* نویسنده مسؤل، ایمیل: A.jafari@umz.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۷/۱۲

فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۳، صص ۶۵-۹۴

مقدمه

چارچوب مفهومی و مبنای نظری حکمروائی خوب، برآیند دگرگون‌سازی متقابل بین فضای ذهنی و زیستی در فضای دموکراتیک است. از منظر تاریخی، پیشرفت دولت-ها در مدیریت مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، با استفاده از ابزارهایی مانند سازمان‌های بوروکراتیک، نظام آموزش، رسانه‌های وابسته به خود و در موارد لازم، ارتش و پلیس بود. متعاقب آن، قرن بیستم را قرن توسعه نظام‌های دولت‌مدار نام نهادند. اما ناتوانی سیاست‌های اجماع واشنگتن^۱ در حل و فصل مشکلات و چالش-های کشورهای در حال توسعه به‌ویژه کشورهای آفریقایی از یک طرف (Sharma and Raj, 2011:2-3) و حدوث تغییرات و دگرذیسی‌های گسترده‌ای مانند پایان جنگ سرد، انحلال نظام دوقطبی، سقوط کمونیسم، تغییر بازیگران اصلی روابط بین‌الملل از یک سو و دستور کار پویای میخائیل گورباچف، گسترش عقاید لیبرالی درباره فضای باز و دموکراسی، رشد ارتباط‌های فراملی و موفقیت بیشتر اقتصاد بازار (Job, 1992:17-18)، از سوی دیگر، منجر به تجدیدنظر در سیاست‌های واشنگتنی شده است. به بیان دیگر، سیاست‌های تعدیل ساختاری که مورد اجماع محافل سیاست‌گذاری و تصمیم‌ساز در واشنگتن قرار داشته است که از سوی ویلیامسون^۲ به اجماع واشنگتن^۳ عنوان یافته است، در اواسط دهه ۹۰ قرن بیستم مورد انتقاد گسترده اقتصاددانان نهادگرا قرار گرفت. اقتصاددانان نهادگرا با اعتقاد به تعامل سازنده و ایجابی دولت و بازار به عنوان بدیل موفقیت اصلاحات اقتصادی کشورهای در حال توسعه، نظرات خود را در قالب سیاست‌های پساواشنگتنی در سال ۱۹۹۸ مطرح ساختند (Stowe, 1992:387-394).

در یک نگاه تبارشناسانه، حکمروائی دولت‌ها، سه شیوه و الگوی کلی را تجربه کرده است؛ شیوه حکمروائی پیشامدرن، حکمروائی مدرن و حکمروائی لیبرتارین. از

^۱ نسخه اصلی اجماع واشنگتن عبارت است از: سیاست‌های آزاد سازی، خصوصی سازی و جهانی سازی. (Santiso, 2001:3-6)

^۲ Williamson

^۳ Washington Consensus

اواسط قرن بیستم تا به امروز، سیاست در عرصه بین‌المللی، از وضعیت دولت‌محوری محض خارج گشته و خصائل فرآیندی^۱ و کارکردی^۲ را به خود گرفته است که طبق آن، خط‌مشی‌های سیاسی برای جامعه ساخته و پرداخته می‌شود. در واقع در دوره سوم، ماهیت مسئله تغییر یافته است. در دوره‌های پیشین، مسئله ابعاد دولت مطرح بود، اما در این دوره، مسئله کمیت جای خود را به کیفیت مداخله و افزایش ظرفیت و توانمندی دولت داده است (Johnson, 1997:9).

نگاه متفاوت حکمروائی خوب به جامعه، حکومت و شهروندان، آن را از نظریه‌های پیش از خود متمایز می‌کند. تکیه اصلی این نظریه که بر نوع رابطه میان حکومت و مردم متمرکز است، به سه مسئله اصلی می‌پردازد: الف- در سطح جامعه، قدرت چگونه اعمال می‌شود؟ ب- در سطح جامعه، تصمیم‌ها چگونه گرفته می‌شود؟ ج- شهروندان چگونه خواسته‌ها و نظرات خود را ابراز می‌کنند؟ حکمروائی خوب در پی نهادهای کارآمد و فضای سیاسی- اقتصادی قابل پیش‌بینی می‌باشد تا بستر رشد اقتصادی و خدمات عمومی را تمهید نماید؛ اما گذار به فراسوی رشد اقتصادی و توسعه انسانی، نیازمند مشارکت سیاسی و آزادی اقتصادی است که توسط خط‌مشی گسترده‌تر حقوق انسانی تأمین می‌شود (UNDP, 2006:38-39).

بدین ترتیب، در جامعه‌ای که هنوز در پی آلترناتیوی برای نیل به امنیت ملی و توسعه پایدار می‌باشد، حکمروائی خوب یک عنصر ضروری است. در واقع، مفاهیم امنیت ملی و توسعه پایدار، تأثیرهای فزاینده‌ای بر هم دارند؛ یعنی هر چه در جامعه- ای ضریب امنیت بیشتر شود، فرآیند توسعه پایدار نیز تشدید می‌شود و هر چه آهنگ توسعه بالا رود، موجبات افزایش امنیت را تمهید می‌نماید. همنشینی و هم‌افزایی این دو مفهوم، ضرورت حکمروائی خوب را ایجاد می‌کند. به بیان دیگر، با مفروض گرفتن تلاش برای دستیابی به قابلیت‌های تولید و بازتولید ثروت، قدرت و حیثیت ملی به عنوان هدف بلندمدت امنیت و توسعه پایدار از یک سو و دستیابی به مکانیسم موازنه‌گرا بین نیروها و نهادهای مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به

¹ Processing
² Functional

عنوان هدف استراتژیک بعد سیاسی امنیت و توسعه از سوی دیگر، بنیان و اساس حکمروائی خوب تمهید می‌یابد. حال با تأمل و مذاقه در ملاحظات بالا، این پژوهش در پی تبیین ارتباط بین امنیت ملی، توسعه پایدار و حکمروائی خوب می‌باشد. به عبارت دیگر، این مقاله ارتباط بین سه متغیر فوق را رصد خواهد کرد و نحوه کنش و واکنش آن‌ها را ترسیم می‌نماید. پاسخ این پرسش در مقام فرضیه تحقیق این است که یک رابطه همنشینی و هم‌افزایی بین حکمروائی خوب، امنیت ملی و توسعه پایدار وجود دارد و نحوه کناکنش آن‌ها، متقابل و تعامل‌گرا می‌باشد. برای تحلیل این مسأله، از روش تحقیق کتابخانه‌ای، اسنادی و تبیینی بهره می‌گیریم.

۱. مبانی نظری: تحولات محیطی و تحوّل در تعریف مفهوم حکمروائی خوب

با گذار به عصر ارتباطات شبکه‌ای و جوامع اطلاعاتی، شیوه‌های حکمروائی دولت‌ها، تغییر و تحولات ملموسی را تجربه نموده است. بدین ترتیب که از حکمروائی سیاسی و غیرمنعطف دوران گذشته، به حکمروائی منعطف دوران جدید گذار نموده است. این گشت و بازگشت‌های سیاسی در حوزه حکمروائی، حاصل چند تحوّل عینی و ذهنی بوده است. در بعد عینی، بحران حکمروائی در آفریقا، تجربه اروپای شرقی، بحران شرق آسیا، تجربه چین و ناکارآمدی دو کلان روایت کینزیانیسم و نئولیبرالیسم منجر به ظهور نوع جدید از حکمروائی گشته است. در بعد ذهنی، تعمیق آگاهی‌های عمومی، رشد توانمندی‌های تولیدی و توزیعی ساختارها و کارگزاران و تولید اجماع عمومی مبنی بر همنشینی دولت و بازار، بسترهای این نوع حکمروائی نوین را تمهید نموده است. متعاقب این دگر دیسی‌ها، نوع جدیدی از حکومت‌داری ظهور و بروز یافته است که داعیه همنشینی و هم‌افزایی شیوه‌های حکمروائی دولتی و بازاری را دارد.

حکمروائی خوب مفهومی است که اکنون بیشتر در علم سیاست، مدیریت دولتی و به طور ویژه در مدیریت توسعه استفاده می‌شود (Sexena, 2005: 499-500). حکمروائی خوب، واژه‌ای است که بیانگر تغییر نقش دولت و حکومت‌ها است که زمینه را برای مشارکت تمام شهروندان در فرآیند تصمیم‌گیری فراهم نموده است. این

نوع حکمروائی، امکان مهندسی مجدد معماری دولت و افزایش قابلیت دسترسی، تقویت کارآمدی و پاسخگوتر ساختن آن را در صدر الویت خود قرار می‌دهد. حکمروائی خوب، اعمال اقتدار سیاسی در راستای تحقق خواست‌های مردم است. اصطلاح چگونگی، با فرآیند انتخاب و گزینش راهکارها، ساختارها، تخصیص منابع و افراد مرتبط است. این نوع حکمروائی، مستلزم مدیریت منطقی است (سیف زاده، ۱۳۸۴: ۱۷۴). به تعبیر دیگر حکمروائی، سیستم تصمیم‌گیری است؛ به گونه‌ای که شامل تمام جوانب اعمال اقتدار (سیاسی، اقتصادی، اداری، اجتماعی) و نتایج حاصل از آن می‌شود. همچنین «کارآیی» در قاموس این نوع حکمروائی، قابلیت بسیج منابع ملی اعم از منابع مادی، مالی، انسانی و فناورانه و نحوه بکارگیری آن‌ها است. و منظور از «اثربخشی»، میزان دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده هر نظام سیاسی است. بخش کارایی، به سنجش قابلیت‌های سیستم سیاسی در مواجهه با چالش‌ها می‌پردازد و بخش اثربخشی، به سنجش میزان نیل به اهداف تعیین شده مبادرت می‌ورزد. بر مبنای مطالعات «استیلمن» در ادبیات حکمروائی، علاوه بر کارایی و اقتصادی بودن و اثر بخشی مدیریتی، بر تحقق خیر عمومی در بستر پیچیده سیاسی تأکید می‌شود (Stillman, 2005: 17-28). بدین ترتیب، حکمروائی نه تنها درباره چگونگی اعمال قدرت است، بلکه به نتایج و پیامدهای قدرت هم اشاره دارد. درک کامل واقعیت پیچیده حکمروائی، هنگامی میسر می‌شود که تمام ساختارها، فرآیندها، بازیگران، کارکردها و اهداف را در ارتباطی متعامل و متقابل دربرگیرد. منظور از چگونگی و نتایج اعمال قدرت، فرآیند تصمیم‌گیری است (Sapru, 2006: 383).

این نوع جدید حکمروائی، شامل تعاریف متعدد و متنوع است. بر طبق تعریف انستیتو فناوری توکیو، مفهوم حکمروائی به مجموعه پیچیده‌ای از ارزش‌ها، هنجارها، فرآیندها و نهادهایی اطلاق می‌شود که به وسیله آن‌ها، جامعه به طور رسمی و غیر رسمی، به اداره فرآیند توسعه و رفع تعارض‌های می‌پردازد (Doornbos, 2003: 3-15). از دیدگاه انستیتو اوتاوا، حکمروائی ترکیبی از سنت‌ها، نهادها و فرآیندهایی است که تعیین می‌کند چگونه قدرت باید اعمال شود، چگونه شهروندان حق مشارکت و

اعتراض دارند و چگونه تصمیمات در زمینه مباحث عمومی اتخاذ می‌گردد (Weiss,2000:795-815). گروه جهانی در گزارش خود، حکمروائی را مجموعه‌ای از روش‌های فردی و نهادی، عمومی و خصوصی دانست که امور مشترک مردم را اداره می‌کند. به بیان دیگر، این گروه، حکمروائی را فرآیندی پیوسته می‌داند که از طریق آن، منافع متضاد یا متنوع را همساز می‌کند و یک رویکرد همکارانه اتخاذ می‌گردد (استریتن، ۱۳۸۳: ۱۹۴). بدین ترتیب، حکمروائی خوب از جمله مباحث تازه‌ای است که در دو دهه اخیر، توجه محافل علمی و بین‌المللی را به خود معطوف نموده است. محققان، حکمروائی خوب را با رویکردها (فرآیندی، لیبرالیستی و سوسیالیستی)، ابعاد (سیاسی، اقتصادی و انسانی) و اهداف (توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی و توسعه پایدار انسانی) گوناگون تعریف نموده‌اند. اما با توجه به پیچیدگی و میان‌رشته‌ای بودن مبحث حکمروائی، این ضرورت وجود دارد که با نگاهی کلان به این مقوله بپردازیم و با ترسیم مبانی نظری آن، جوانب گوناگون این پدیده را تبیین نمائیم.

بنابراین، فهم و تبیین هر موضوع سیاسی در پرتو چارچوب نظری خاصی میسر می‌شود. موضوع محوری حکمروائی خوب، چگونگی دست یافتن به حکومتی است که بتواند زمینه‌ساز توسعه‌ای مردم‌سالار باشد. نادیا آربیناتی^۱ با تأمل و مذاقه در تفاوت بین مفاهیم حکومت و حکمروائی، تصریح می‌کند که حکمروائی اشاره مستقیمی به مکانیسم‌ها، فعالیت‌های سازمان‌یافته و هماهنگ برای حل برخی مشکلات خاص دارد. حکمروائی برخلاف حکومت که به سیاست اشعار دارد، به خط‌مشی‌ها اشاره دارد؛ زیرا یک ساختار تصمیم‌گیری الزام‌آور نیست. موضوع آن اغلب جمعیتی است که می‌تواند تحت‌تأثیر مسائل جهانی مانند محیط زیست، مهاجرت یا استفاده از منابع طبیعی قرار گیرند (موفه، ۱۳۹۰: ۱۰۶). این نوع حکمروائی در نظام نوین جهانی، دارای مشخصات منحصربه‌فردی می‌باشد. برنامه توسعه سازمان ملل در گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۲، مشخصات مختلف

^۱ Nadia Urbinati

حکمروائی خوب را با دقت شرح داده است: نخست، حکمروائی خوب به این معنا است که حقوق بشر و آزادی اساسی مورد احترام هستند.

دوم، مردم می‌توانند در تصمیماتی که بر زندگی‌شان اثر می‌گذارد، دخیل باشند و آن‌ها بایستی قدرت پاسخگو نگه داشتن تصمیم‌گیران را داشته باشند.

سوم، حکمروائی خوب بر قوانین منصفانه و فراگیر، نهادها و فعالیت‌هایی که کنش و واکنش‌های اجتماعی را اداره می‌کند، تأکید می‌کند.

چهارم، زنان را نه به عنوان جنس دوم و حاشیه‌ای، بلکه به عنوان شهروندان دارای حقوق مدنی یکسان می‌انگارد.

پنجم، خواهان رها کردن مردم از تبعیضات نژادی، قومی، طبقاتی و جنسیتی می‌باشد.

ششم، بر این باور است تا سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی، به مدعیات و مطالبات مردمی پاسخگو باشند. در نهایت، به تدوین سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی می‌پردازد که درصد حذف فقر و گسترش انتخاب‌هایی است که همه مردم در زندگی‌شان دارا هستند. (UNDP, 2002: 51) آکتان و اوزلر^۱، شاخصه‌هایی مانند نمایندگی، مشارکت و بازرسی، جامعه مدنی کارآمد، تفوق قانون، مدیریت غیر متمرکز، شفاف و واضح، استعداد مسئولیت‌پذیری، کیفیت و اخلاق، قوانین و محدودیت‌ها، روش‌های نمایندگی بدیل بر طبق رقابت و اقتصاد بازار و سرانجام سازگاری با انقلاب دیجیتال را متصف به حکمروائی خوب می‌دانند (Aktan & Ozler, 2008: 165-187) کارول هارلو^۲ با برشمردن ارزش‌هایی چون مشارکت، شفافیت، پاسخگویی و عقلانیت به عنوان شاخصه‌های حکمروائی خوب، بر این باور پایبند است که این نوع حکمروائی به طور گسترده‌ای، متأثر از الگوهای ساختاری اروپایی مثل قانون اداری فرانسه، حقوق عرفی انگلیس، اصل تناسب آلمان و دادگاه اداری اسکاندیناوی^۳ می‌باشد که تنها برای کشورهای توسعه یافته مناسب به نظر می‌-

¹ Aktan & Ozler

² Carol Harlow

³ Ombudsmen

رسد (Harlow, 2006: 187-214). بنابراین، حکمروائی خوب شامل محیط قانونی، نهادی و سیاسی یک کشور می‌باشد. به عبارت بهتر، موجود؛ ۱. سیستم قانونی مؤثر، بی‌طرف و شفاف می‌باشد که از حقوق مالکیت مادی و معنوی حمایت می‌کند. ۲. نهادهای عمومی با ثبات، معتبر و صادق. ۳. سیاست‌های دولتی موافق با بازار آزاد است (Globerman and Shapiro, 2002: 1901). بنابراین در یک تحلیل نهایی، شاخصه‌های حکمروائی خوب، در نمودار زیر به خوبی مشاهده می‌شود.

نمودار شماره ۱: شاخصه‌های اصلی حکمروائی خوب



مفهوم حکمروائی خوب در هزاره سوم میلادی که با نظام نوین جهانی، گذار از ساختار سلسله‌مراتبی و عمودی به نهادهای انعطاف‌پذیر و افقی، موج سوم دانایی، پلورالیسم و تکثرگرایی و مسائلی نو مشخص می‌شود، نوید سرآغاز فصلی نو را در حکمروائی می‌دهد که نه تنها دولت و تشکلهای غیردولتی را به عنوان کارگزاران

عرصه سیاسی برمی‌گزینند، بلکه جوامع مدنی، بخش‌های خصوصی، رسانه‌ها و گروه‌های ذی‌نفوذ را به حلقه کارگزاران عرصه حکومت داری وارد می‌کند. کناکش تعاملی و متقابل بین کارگزاران سیاسی و غیرسیاسی از یک سو، و بکارگیری شاخصه‌های مذکور، بسترساز تحقق و تبلور حکمروائی خوب در ابعاد مختلف می‌شود.

۲. امنیت ملی و حکمروائی خوب: تعاملی هم‌افزا و برساننده

امنیت^۱ اصطلاحی لغزان و سیال است. افراد، شرکت‌ها، دولت‌ها و متخصصان دانشگاهی از این اصطلاح در انواع پیچیده و گسترده‌ای از بافت‌ها و نیز برای مقاصد متعدد بهره می‌برند. اگرچه مفهوم امنیت نسبت به حکمروائی خوب از قدمت بیشتری برخوردار است، اما از این حیث که تنوع مفهومی در این حوزه نیز به یک اجماع نسبی منتهی نشده، این دو مفهوم سرنوشت مشترک را تجربه می‌کنند. بدین ترتیب، دو وجه اصلی در حوزه امنیت ملی عبارتند از: الف- وجه سلبی/امنیت مآلی: بنیاد اصلی این وجه را «نبود تهدید» می‌باشد. از منظر عملیاتی، امنیت مآلی عبارت خواهد بود از وضعیتی که در آن منافع یک بازیگر از سوی بازیگران یا مورد تهدید واقع نشده و یا در صورت وجود تهدید احتمالی، بازیگران از توان بالفعل یا بالقوه لازم برای مدیریت آن تهدید برخوردار باشند. جامعیت این وجه تا بدان جا است که حداقل سه جریان اصلی از مطالعات امنیتی را که از دیرباز در حوزه امنیت مطرح بوده و هم‌چنان طرفدارانی را در جهان معاصر برای خود دارند، دربر می‌گیرد. از آن جمله: (۱) رویکردهای سنتی که بر پایه اصل زورمندی^۲ قرار دارد و ایمنی را تابعی از دسترسی یک بازیگر به قدرت نظامی می‌داند. (۲) رویکردهای فراستنی که بر پایه اصل منازعه^۳ قرار دارد و ایمنی را تابعی از توان یک بازیگر برای مدیریت منازعات می‌داند. (۳) رویکرد های مدرن که بر پایه اصل تکثر وجوه امنیت قرار دارد و ایمنی را تابعی از توان یک بازیگر در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می‌داند.

¹ Security

² Force

³ Conflict

ب- وجه ایجابی امنیت ملی: وجه ایجابی محصول سال‌های پایانی قرن بیستم است و بنیاد آن بر نقد بنیادین وجه سلبی، با هدف ارائه فلسفه‌ای از امنیت است که در آن عناصر سخت‌افزاری در قیاس با ملاحظات نرم‌افزاری از اولویت دوم برخوردارند. به عبارت دیگر، وجه ایجابی امنیت بر این ایده اصلی استوار است که امنیت ملی محصول نوعی تناسب بین خواسته‌های مردمی با کارآمدی نظام سیاسی در هر واحد سیاسی است. بدین صورت که هر چه گسست بین این دو کاهش یابد و میزان رضایت در جامعه افزایش یابد، ضریب ایمنی آن جامعه بیشتر خواهد بود. (Buzan et al, 1998) با این تلقی مشخص می‌شود که امنیت ملی، بر پایه مفهوم رضایت و نه قدرت که در وجه سلبی به آن اشاره شد، فهم می‌شود.

بدین ترتیب، با بیان وجوه اصلی امنیت ملی، بایستی به این مسئله اذعان داشت که امنیت یک مفهوم چندوجهی است و به همین جهت درباره معنای آن، اختلاف نظر زیادی وجود دارد. باری بوزان تشریح می‌کند که امنیت ملی از لحاظ مفهومی، ضعیف و از نظر تعریف، مبهم، ولی از نظر سیاسی مفهومی قدرتمند باقی مانده است. چون مفهوم نامشخص امنیت ملی، راه را برای طرح راهبردهای بسط قدرت توسط نخبگان سیاسی و نظامی باز می‌گذارد (Walt, 1991:213). آرنولد ولفرز^۱، امنیت ملی را به طور عینی به معنای «فقدان تهدید نسبت به ارزش‌های مکتسبه» و به طور ذهنی به مفهوم «فقدان ترس از حمله به این گونه ارزش‌ها» می‌داند (ماندل، ۱۳۸۷: ۴۱). رابرت مک نامارا^۲ در کتاب «عصاره امنیت»^۳ بر این باور است که در یک جامعه مدرن و متمدن، امنیت، سخت‌افزاری نظامی نیست، گرچه ممکن است آن را دربرگیرد. امنیت، نیروی نظامی نیست، هر چند ممکن است آن را شامل شود، و امنیت فعالیت سنتی نیست، اگرچه ممکن است آن را داشته باشد. امنیت، توسعه است و بدون توسعه هیچ‌گونه امنیتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. ملت در حال توسعه‌ای که در واقع توسعه ندارد، نمی‌تواند امن باقی بماند، به این دلیل مهم که

¹ Arnold Wolfers

² Robert MC. Namara

³ The Essence of Security

شهروندان آن قادر به کنار گذاشتن طبیعت انسانی خود نیستند. همین طور، برژینسکی^۱ تعریفی از امنیت ملی ارائه می‌دهد که تداخل ابعاد توسعه و امنیت ملی را می‌توان ملاحظه نمود. وی می‌گوید: «منظور من از امنیت ملی، معنی محدود آن، یعنی امنیت نظامی صرف نیست. بلکه معتقدم که امنیت ملی ملاحظات بیشتری را دربر می‌گیرد. از جمله زمام‌داری سیاسی، قدرت اقتصادی، نوآوری تکنولوژیک، حیات ایدئولوژیک و غیره. تلاش برای نیل به امنیت ملی بدون عنایت به چنین ملاحظاتی مؤثر نخواهد بود و احتمالاً به شکست می‌انجامد» (خلیلی، ۱۳۶۹: ۳).

به بیان دیگر، با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی، فضای سیاسی و فکری جهان تغییر کرده است. در این میان، استفن والت^۲، ادوارد کلودزیچ^۳ و باری بوزان^۴ میان تعاریف سنتی و مضیق^۵ و برداشت‌های جدید و موسع در مورد مطالعات امنیتی تمایز قائل شده‌اند و دیدگاه‌های بسیار متفاوتی در مورد چگونگی تعریف امنیت و دامنه رویکردهای تحلیلی و عرصه‌های تجربی مناسب در مطالعات امنیتی بیان کرده‌اند (کنزشتاین، ۱۳۹۰: ۱۹).

در واقع، ناتوانی نظریات روابط بین‌الملل، اعم از جریان اصلی و نظریه‌های منتقد آن، در کمک به تبیین کامل و همه‌جانبه آنچه جان مولر^۶ به‌حق «توفان بی‌صدا»^۷ می‌نامد، سهم بسزایی در شکل‌دهی به امنیت ملی دارد. منظور او، تغییرات چشمگیر در سیاست جهانی است که از نیمه دهه ۱۹۸۰ به بعد روی داده‌اند و تأثیرات ژرفی بر محیط امنیت ملی دولت‌ها نهاده‌اند (Muller, 1995, 10-25).

بدین ترتیب، با بیان اصول و وجوه اصلی امنیت ملی و تأمل در عناصر و شاخصه‌های حکمروایی خوب، به شناسایی و ترسیم روابط بین امنیت ملی و حکمروایی خوب می‌پردازیم. به لحاظ نظری می‌توان میان امنیت ملی و حکمروایی

¹ Zbigniew Brzezinski

² Stephen Walt

³ Edward Kolodziej

⁴ Barry Buzan

⁵ Narrow

⁶ John Mueller

⁷ Quiet Cataclysm

خوب، وجود چهار نوع ارتباط را فرض کرد. فرض نخست؛ ارتباط کارکردی امنیت و حکمروائی است؛ یعنی هر یک از این دو فرآیند به ایجاد و حفظ دیگری کمک می‌کند. فرض دوم، امنیت را پیش شرط حکمروائی می‌داند و بر این اساس، حفظ و گسترش امنیت مقدم است که منجر به برآمدن حکمروائی خوب خواهد شد. بر اساس فرض سوم، می‌توان حکمروائی خوب را پیش شرط می‌داند؛ یعنی ترتیبات سیاسی ظرفیتی که لازمه جامعه امن است، تنها پس از آغاز فرآیند حکمروائی خوب امکان پذیر خواهد شد. فرض چهارم، به‌طور بدبینانه بر این پایه استوار است که هیچ ارتباط معناداری بین این دو فرآیند وجود ندارد و همنشینی و هم‌زمانی آن‌ها تصادفی است. (ربیعی، ۱۳۸۷: ۲۳۷-۲۳۵) این پژوهش با گزینش ارتباط و گفتمان هم‌افزا و همنشین بین امنیت ملی و حکمروائی خوب، به تبیین و آزمون این فرضیه اهتمام می‌ورزد.

۱-۲. ارتباط ابزاری بین امنیت ملی و حکمروائی خوب

این نوع ارتباط شامل دو وجه مختلف می‌باشد. از منظر نخست، امنیت ملی، ابزاری برای تحقق حکمروائی خوب می‌باشد. بر طبق این رویکرد، امنیت ملی بستر تحقق ارزش‌ها و اهداف، و ظرفی است که مظروف حکمرانی خوب در آن تولید می‌شود. از حیث نظری، این رویکرد توسط طرفداران اجماع پساواشنگتنی مطرح شده است که معتقدند، هر چه سبک و شیوه حکومت‌داری به سوی تلفیق و ترکیب رهیافت-های کینزی و شیکاگوئی پیش برود، ضریب امنیت ملی بالاتر می‌باشد. از منظر دیگر، که طنینی باژگون از رویکرد نخست می‌باشد، حکمروائی خوب بارفتار سیاسی را برای تمهید و تولید امنیت ملی فراهم می‌آورد. بر اساس این رویکرد، امنیت ملی منزلتی بس عالی یافته (واین جونز، ۱۳۹۰: ۳۰۹-۳۰۷) و حکمروائی خوب، بستر تبلور آن را تمهید می‌نماید. فعالیت در فضایی که مواضع و اصول حاکمان و کارگزاران سیاسی مشخص باشد، توان بالقوه و بالفعل برای پاسخ‌گو ساختن نخبگان سیاسی وجود داشته باشد، ساختار قدرت سیاسی بر اساس تفکیک قوا، کارآمدی و کارآیی به کنش‌گری بپردازد، فرهنگ سیاسی مشارکتی و فعال بر عرصه سیاسی حاکم باشد

و نیز، التزام به حکومت قانون وجود داشته باشد، نه تنها زمینه برای همگرایی و همسازی سیاسی و پذیرش تنوع قومی، مذهبی فراهم می‌شود، بلکه، در نهایت به تولید امنیت ملی منتهی خواهد شد (Van Arkadie, 2012: 59). بنابراین، برای تقویت ضریب امنیتی جامعه و در یک تحلیل جامع، تولید فرهنگ امنیت ملی، عملیاتی‌سازی اصول و شاخصه‌های حکمروائی خوب ضروری است. در مقابل، نداشتن مواضع شفاف، پنهان‌کاری سیاسی، ناکارکردی سیاسی، انحصارگرایی و تبعیض‌های گسترده، منجر به ناامنی سیاسی و عدم تکوین حکمروائی خوب می‌شود.

این رهیافت متأثر از آموزه‌های واقع‌گرایی و دموکراسی لیبرال بر این باور است که سرمایه‌گذاری بر روی امنیت ملی منجر به سرمایه‌سازی در راستای حکمروائی خوب خواهد شد و بر عکس (واین جونز، ۱۳۹۰: ۳۱۱-۳۱۰). بدین ترتیب، در قالب این راهبرد، هر تغییری که توانمندی‌های کارکردی، تولیدی، توزیعی، استخراجی، تنظیمی و نمادین زمینه پرورده‌ای^۱ برای ساختار قدرت سیاسی تمهید نماید، مستحق سرمایه‌گذاری و اکتساب است. بنابراین، دو متغیر امنیت ملی و حکمرانی خوب، بر اساس منطق عقلانی، نیاز مبرمی به یکدیگر دارند.

۲-۲. ارتباط استراتژیک میان امنیت ملی و حکمروائی خوب

بر اساس عقلانیت استراتژیک و راهبردی، امنیت ملی و حکمروائی خوب بر هم تأثیر تنگاتنگ فزاینده و دوطرفه‌ای دارند. به عبارت دیگر، نه تنها این دو فرآیند از یکدیگر اثر می‌پذیرند، بلکه تحکیم هر بعد از امنیت ملی، موجبات تسریع در روند حکمروائی خوب خواهد شد و هر چه وجهی از وجوه حکمروائی خوب تحکیم یابد، جریان امنیت ملی هم تأمین و تقویت می‌شود. در ادبیات نسل سوم حکمروائی که از دهه ۱۹۹۰ تولید شده است، ابعاد سیاسی، جامعه‌شناختی، فرهنگی، اقتصادی در کنار هم‌افزایی دولت و بازار، اجزاء مهمی از امنیت ملی را تشکیل می‌دهند. در واقع، توجه ویژه به شاخصه‌های حکمروائی خوب از سوی بانک جهانی و دیگر نهادها و کارگزاران بین‌المللی، به سبب بحران حکمروائی و شکنندگی سیاسی جوامع

^۱ Context-Dependent

مختلف بوده است که در نهایت، به تأمین امنیت در سطوح مختلف به‌ویژه سطح ملی منجر شده است. بنابراین، از یک سو، حکمروائی خوب نه تنها بهره‌مندی بیشتر افراد جامعه از پایداری و توسعه سیاسی، حاکمیت قانون، کارآمدی و کارآیی سیاسی و غیره را به ارمغان می‌آورد بلکه، موجب بسیج حمایت مردمی می‌شود. همچنین، امنیت ملی از رهگذر ایجاد امکان مشارکت فعالانه در فرآیند حکمروائی دموکراتیک، نه تنها باعث بسط و تعمیق همگرایی و همسازی سیاسی می‌گردد بلکه، فرآیند تأمین حکومت قانون و توسعه پایدار را تمهید می‌نماید. این تأثیرها و همبستگی‌های استراتژیک متقابل، ضرورت ژرف‌اندیشی درباره رابطه میان حکمروائی خوب و امنیت ملی را دوچندان می‌سازد. براساس رویکرد راهبردی و استراتژیک، حکمروائی خوب به دنبال تأمین امنیت ملی به دست می‌آید و نیز، امنیت ملی، برآیندی از حکمروائی خوب است. بدین ترتیب، با عنایت به ملاحظات بالا، بایان عناصر و مؤلفه‌های امنیت ملی از یک سو، و تبیین ارتباط متقابل و راهبردی آن با شاخصه‌های حکمروائی خوب، به «آزمون فرضیه» تحقیق می‌پردازیم.

الف. امنیت نظامی

امنیت نظامی به‌عنوان سستی‌ترین محور امنیت ملی، به میزان قابلیت نیروهای مسلح یک کشور برای حفاظت از حکومت و مردم در مقابل تهدیدهای قهرآمیز اشاره دارد. موضوع اصلی امنیت نظامی، بر محور جنگ و ابزارهای زور متمرکز می‌باشد و هدف آن، ممانعت از بروز جنگ و در صورت واقع شدن، پیروزی در آن می‌باشد. اما با بروز تغییرات و تحولات گسترده در دهه آخر قرن بیستم، نظم اجتماعی و محیطی در معرض تغییر و تحولات ژرف و گسترده قرار گرفته است که جامعه جهانی امروز را در بطن و متن یک دوران گذار و در آستانه تجربه الگوواره‌های بدیع و بی‌بدیل قرار داده است. براساس این تغییرات گسترده، ایده مسلط دوران جنگ سرد که در قالب برخورد و رویارویی تبلور یافته بود، به تدریج جای خود را به ایده مبتنی بر ارتباط و اتصال داد. پلورالیسم و همگرایی به عنوان بدیل عینی جهان دوقطبی مطرح شد و رویکرد سخت‌افزاری جای خود را تا حدود بسیاری به رویکرد نرم‌افزاری داده

است. متعاقب این دگردیسی‌های ژرف و بنیادین، امنیت نظامی از واقع‌گرایی کلاسیک^۱ به آرمان‌گرایی لیبرال^۲ گذار نموده است. پیرو این چرخش الگوواره‌ای، ضمن تلاش برای تأمین امنیت داخلی و همزیستی مسالمت‌آمیز با نهادها، موجبات کارآمدی حکمروائی خوب را تمهید کرده است. حتی امروزه کشورها با گذار از سیاست‌های دوران گذشته و بر اساس ایده وابستگی متقابل، بنا به گفته کارل دوئیچ^۳، درصدد ترسیم یک جماعت امنیتی^۴ می‌باشند که بتوانند ضمن تولید برخی شرایط مانند قابلیت تبدیل ارزش‌ها، پیش‌بینی‌پذیری منافع، اهداف سیاسی نخبگان، نهادهای دموکراتیک و در نهایت صلح، ثبات و سامان سیاسی (مک سویینی، ۱۳۹۰: ۱۰۰-۹۹)، بستر لازم را برای حکمروائی خوب مهیا نمایند. از سویی دیگر، با گذار از اجماع واشنگتن به اجماع پساواشنگتنی در دهه ۹۰ قرن بیستم، شاهد گذار کشورها به سوی تأمین امنیت ملی و ثبات حکمروائی بوده‌ایم. منطق این ارتباط را در معادله زیر می‌توان مشاهده نمود:

تولید نظم اجتماعی و محیطی نوین + تغییر هویت امنیت نظامی + گذار از حکمروائی دولتی و بازاری به حکمروائی خوب + چندجانبه‌ای شدن ارتباطات = وابستگی متقابل حکمروائی خوب و امنیت ملی.

براساس این منطق، اعلام و اعمال سیاست‌های پساواشنگتنی، موجبات تأمین، تحکیم و تداوم امنیت را تمهید نموده است و برعکس. زیرا، سامان سیاسی و برسازندگی حکمروائی خوب، منجر به تأمین و تقویت امنیت ملی می‌شود و از سوی دیگر، پایداری و ثبات سیاسی و امنیتی، بستر لازم را برای تحقق و تبلور حکمروائی نوین تمهید می‌نماید.

ب. امنیت اقتصادی

بعد دیگر امنیت ملی، وجه اقتصادی آن می‌باشد که در دنیای پس از جنگ سرد، به طور روزافزونی به عنوان یک پایه از امنیت ملی مطرح شده است. تهدید بزرگی که

^۱ Classical Realism

^۲ Liberal Idealism

^۳ Karl Deutsch

^۴ Security Community

امروزه در مورد نظریه‌های رایج امنیت اقتصادی وجود دارد، این است که به طور نادرستی آن را تنها بعد مهم در امنیت ملی تلقی می‌نمایند. چنان که در گذشته نیز چنین برداشتی در مورد امنیت نظامی وجود داشت. امنیت اقتصادی به معنای میزان حفظ و ارتقای شیوه زندگی مردم یک جامعه از طریق تأمین کالاها و خدمات، هم از مجرای عملکرد داخلی و هم حضور در بازارهای بین‌المللی اطلاق می‌شود (ماندل، ۱۳۸۷: ۸۱). در بیان رابطه بین امنیت اقتصادی به عنوان یکی از ابعاد امنیت ملی با حکمروائی خوب، در گام نخست بایستی به ماهیت حکمروائی خوب نیز عنایت داشت. بدین ترتیب که این نوع حکمروائی نوین، برآیندی از دو نوع سیاست اقتصادی دولت‌گرا و بازارمحور بوده است. بر اساس منطق و عقلانیت موجود در حکمروائی خوب، امنیت اقتصادی بر اساس اصول کارآیی اقتصادی، متأثر از وابستگی متقابل اقتصادی در سطح جهانی می‌باشد. از منظر رابرت گیلپین، این رابطه به عنوان برخوردی میان خودمختاری داخلی و هنجارهای بین‌المللی توصیف می‌شود (Gilpian, 1987: 389). شفافیت، کارآمدی و کارآیی دولت و بازار در تأمین رفاه عمومی و کناکش متقابل و پایدار، حاکمیت قانون و فقدان فساد مالی (World Bank, 2003: 10-60)، به عنوان برخی از اصول حکمروائی خوب، باعث امنیت اقتصادی کشورها خواهد شد. از سوی دیگر، تحوّل در شیوه‌های سیاست‌گذاری اقتصادی در دهه آخر قرن بیستم منجر به شفافیت مالی و پاسخ‌گویی بر طبق اصول و مقررات نهادین شده است. چنین تحوّل، بسترهای ظهور نسل سوم حکمروائی را تولید کرد. بدین ترتیب، بنیاد این ارتباط متقابل را با تأمل در یافته‌های زیر می‌توان تبیین کرد: ۱. موضوع حکمروائی خوب در عملکرد بلندمدت رشد اقتصادی مهم مهم است، به گونه‌ای که ارتباط مثبت و مستقیمی میان حکمروائی خوب و رشد بلندمدت اقتصادی وجود دارد. ۲. توانایی دولت در فراهم ساختن نهادهای پشتیبان رشد و کاهش فقر و ایجاد حکمروائی خوب، امری حیاتی برای توسعه است. ۳. حکمروائی ضعیف، کارآیی و بهره‌وری مخارج عمومی را کاهش می‌دهد و فساد و رشوه‌خواری را افزایش می‌دهد و مانع سرمایه‌گذاری خصوصی و رشد اقتصادی می‌-

شود. ۴. هر چه موانع مبادله کاهش یابد، سرمایه تحرک بیشتری می‌یابد، هزینه ارتباطات کاسته می‌شود و وابستگی متقابل اقتصادی افزایش می‌یابد و در نهایت، بستر لازم برای تبلور حکمرانی خوب را فراهم می‌کند.

پ. امنیت منابع - محیطی

جدیدترین جنبه امنیت ملی که کمتر از سایر جنبه‌ها در این مفهوم ادغام شده است، امنیت منابع - محیطی است. در سال‌های اخیر، ملاحظات مربوط به رشد سریع جمعیت، کاهش منابع طبیعی و غیره نیز وارد صحنه اصلی تفکر روابط بین‌المللی پژوهشگران و سیاست‌گذاران گشته است. امنیت منابع، هم منابع غیرقابل تجدید و هم منابع قابل تجدید را دربر می‌گیرد، در حالی که امنیت محیطی شامل آلودگی‌های تهدیدکننده حیات و محیط زندگی انسان می‌شود که گرم شدن کره زمین، جنگل - زدایی جهانی و باران‌های اسیدی، از مهم‌ترین نمودهای آن به شمار می‌رود. تأمین امنیت منابع و محیط نیازمند دولت پاسخگو می‌باشد که بتواند ضمن تمهید سیاست‌های تأمینی و حمایتی برای منابع و محیط، به شهروندان هم پاسخگو باشد. بر اساس راهبردهای مختلف مدیریت منابع و محیط زیست، دو نوع مدیریت «محلی - غیرمتمرکز» و «جهانی - متمرکز» وجود دارد. مدیریت نوع اول، منجر به پیدایش الگوهای متنوع ملی در زمینه توسعه و استفاده از منابع صنعتی و نظامی می‌شود. در حالی که مدیریت نوع دوم، خواستار مدیریت متمرکز جهانی هستند که این امر به همسانی و استاندارد شدن الگوهای چندملیتی، در زمینه توسعه و استفاده از منابع صنعتی و نظامی منجر می‌شود (Mandel, 1980:99-127).

بنابراین، یک ارتباط تبیینی متقابل بین امنیت منابع - محیطی و حکمروائی وجود دارد. بدین ترتیب که اگر منابع و کیفیت محیط در بین مناطق کاهش یابد، عدم مساوات بروز می‌نماید. این ناموزونی همراه با شدت مشکلات مبتلابه، باعث افزایش توجه به ملاحظات مربوط به منابع و محیط گردیده و ضریب دانایی و آگاهی را افزایش می‌دهد. ماهیت این مشکلات و چالش‌ها، توانایی حکمروائی دولت‌مدار و در دهه‌های اخیر، حکمروائی بازارگرا را تحلیل برده است. بدین ترتیب، برای

مدیریت شایسته و متناسب منابع و محیط، حکمروائی خوب و عملیاتی نمودن شاخصه‌های آن، یک مسئله راهبردی است و برعکس.

ت. امنیت سیاسی و فرهنگی

بعد سیاسی و فرهنگی به عنوان نامحسوس‌ترین بعد امنیت ملی، از جمله ابعادی است که کمتر از سایر وجوه امنیت ملی تنظیم و طبقه‌بندی شده است. ابهام در مرز-های مفهومی، باعث شد که تحلیل‌گران از برخورد مجزا با این بعد غفلت ورزیده و اغلب آن را به عنوان بخشی از امنیت نظامی یا اقتصادی مطرح نمایند؛ اما در دنیای پسا جنگ سرد، نقش آفرینی عقاید فرهنگی در فراگردهای سیاسی، رقیق شدن تمایز میان فرهنگ و سیاست و بذل توجه به تفاوت‌های فرهنگی در مدیریت سیاسی بر افکار عمومی، منجر به ادغام نسبی حوزه سیاسی و فرهنگی امنیت ملی گشته است. یکی از اهداف اصلی این بعد از امنیت ملی، حفظ مشروعیت سیاسی و هویت فرهنگی از طریق وارد کردن توده‌ها به فرآیند سیاست‌گذاری است.

در واقع، چارچوب متحول امنیتی باعث تأکید روزافزون بر دیپلماسی سیاسی چندجانبه به جای دیپلماسی سیاسی یک‌جانبه شده است. متعاقب این تحول امنیتی، دولت‌های ملی باردار نقش جدیدی گشته اند که بر اساس آن، آگاهی‌ها نسبت به تنوع فرهنگی در داخل رشد یافته و مسائل مشترک سیاسی در خارج نیز با مدیریت-های چندجانبه حل و فصل گردید. تبلور عینی این دگرذیسی سیاسی، ظهور حکمروائی نسل سوم بوده است که در قالب حکمروائی خوب تجلی یافته است.

بر این اساس، با افزایش آگاهی و آزادی داخلی، کشورهایی که فاقد زیرساختارهای لازم برای جذب داده‌های کثرت‌گرایانه هستند، انسجام سیاسی و فرهنگی کاهش می‌یابد. همگام با افزایش رشد دیپلماسی چندجانبه و فشار گروه‌های ذی‌نفوذ داخلی، ملت‌ها در زمینه اولویت خط‌مشی فرهنگی و سیاسی داخلی خود دچار تفرق می‌شوند. همچنین با گسترش استاندارد جهانی و منطقه‌گرایی، تمایز میان هویت سیاسی ملی کاهش می‌یابد و حکومت‌ها بیشتر به منبع نمادین قدرت تبدیل می‌شوند. در این پیوند، به تدریج که هنجارهای نظام بین‌المللی متنوع‌تر می‌شود، ایده

حقانیت سیاسی و فرهنگی نیز به طرف ابهام بیشتری پیش می‌رود. با ظهور و بروز حکمروائی نسل سوم و گسترش ارزش‌های پساواشنگتنی بر عرصه سیاست بین-الملل، چالش‌ها و تهدیدهای سیاسی را می‌توان با منطق عقلانی و استراتژیک مدیریت نمود. به بیان دیگر، حکمروائی خوب با تأمین شفافیت سیاسی، حاکمیت قانون، فراگیری و شمولیت، اجماع‌گرایی، کارآمدی سیاسی و تکیه بر عقلانیت استراتژیک، به تنظیم و سامان سیاسی جوامع در حال گذار می‌پردازد. همین‌طور، ظهور حکمروائی خوب از دهه ۹۰ قرن بیستم، منجر به تحول سیاسی و فرهنگی جوامع شده است که به تبع آن، ضمن تأکید بر پلورالیسم و چندگانگی فرهنگی، به مدیریت منطقی و واقع بینانه آن پرداخته است.

سنجش روابط بین حکمروائی خوب و امنیت ملی، نیازمند مذاقه در شاخصه‌های حکمروائی و وجوه امنیت ملی می‌باشد. با موشکافی ماهیت حکمروائی خوب و امنیت ملی، این نتیجه به دست می‌آید که عملیاتی شدن حکمروائی خوب در بستر امنیت ملی تبلور می‌یابد. همچنین، با اجرایی شدن حکمروائی خوب، شرایط برای تأمین بهتر امنیت ملی فراهم می‌شود. اگرچه در نظام‌های غیر دموکراتیک هم شاهد تحقق و تبلور امنیت ملی هستیم، اما سیاست‌های تأمین امنیت تنها از سوی ساختار قدرت سیاسی و بدون مشارکت مردمی عملیاتی می‌شود. بدین ترتیب، امنیت ملی در کشورهای برخوردار از حکمروائی نسل سوم توسط ساختارهای سیاسی رسمی و نیروی‌های اجتماعی دیگر به‌ویژه شهروندان تأمین می‌شود. بنابراین، تلفیق سیاست‌های دولتی و بازاری از یک سو و تأمین امنیت ملی توسط دولت و شهروندان، بسترهای گذار از حکمروائی کلاسیک به حکمروائی خوب را به وجود آورده است.

۳. کناکنش حکمروائی خوب و توسعه پایدار

ناتوانی الگوهای مختلف رویکرد وابستگی^۱ برای درمان مشکل عقب‌ماندگی و توسعه نیافتگی کشورهای مختلف، جامعه‌شناسان توسعه را در اندیشه یافتن راه حلی

^۱ الگوهای توسعه رویکرد وابستگی عبارتند از: الگوی توسعه متوازن، الگوی توسعه بر مبنای خوداتکایی، الگوی توسعه وابسته و الگوی توسعه جدید (Van Arkadie, 2012: 56-57).

همه‌جانبه برای توسعه فرو برد که یکی از برآیندهای آن، برآمدن الگوی توسعه پایدار بوده است (Van Arkadie, 2012: 57-58). توسعه پایدار، الگوی جدیدی است که هدف آن، اداره و بهره‌برداری صحیح و کارآمد از منابع پایه، طبیعی، مالی و نیروی انسانی، برای دستیابی به الگوی مصرف مطلوب است که با به‌کارگیری امکانات فنی و ساختار و تشکیلات مناسب جهت رفع نیاز نسل امروز و آینده به‌طور مستمر و قابل رضایت همراه باشد.

دولت هم به عنوان موضوع توسعه (یعنی باید ظرفیت‌های خود را در همه ابعاد تنظیمی، استخراجی، توزیعی و نمادین افزایش دهد و پویایی‌های خود را برای مواجهه با شرایط و محیط متغیر داخلی و بین‌المللی سازگار سازد) و هم راهبر و مدیر توسعه در عرصه‌های دیگر (یعنی باید زمینه‌های لازم را برای افزایش ظرفیت‌ها و پویایی‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، چه در سطح روابط داخلی و چه در سطح روابط خارجی فراهم و تقویت نماید) نقش مهمی ایفا می‌کند. با وجود این، دولت تنها بازیگر در فرآیند توسعه پایدار نیست. در کنار دولت، بازیگران داخلی یعنی بازار، جامعه مدنی، نیروهای سیاسی مخالف، افکار عمومی و نیز بازیگران بین‌المللی یعنی بازار بین‌المللی، افکار عمومی بین‌المللی مخالف، بایستی نقش خاص خود را در فرآیند توسعه پایدار ایفا نمایند.

همچنین، میل دولت به اقتدارگرایی و مداخله‌جویی ممکن است در فرآیند توسعه پایدار اختلال ایجاد نماید. بر این اساس، نه تنها افزایش ظرفیت‌های دولت، بلکه تمهید سازوکارهایی برای مهار دولت، یکی از اهداف اساسی برنامه‌ریزی برای توسعه پایدار است. بنابراین، اگر هدف توسعه پایدار را دستیابی به سطحی از توسعه ظرفیت‌ها و قابلیت‌های تولید و باز تولید خلاقیت، ثروت، قدرت و حیثیت ملی بدانیم که بتواند امنیت، آزادی، کرامت، مشارکت، رفاه و عدالت را برای آحاد ملت فراهم نماید، هدف درازمدت بعد سیاسی توسعه پایدار، دستیابی به نوعی از نظم، ثبات و تعادل پایدار سیاسی و اجتماعی می‌باشد که به گسترش فرهنگ مشارکت، اخلاق و فضیلت مدنی می‌انجامد. جامعه‌ای که در پی آلترناتیوی برای نیل به توسعه

پایدار می‌باشد، حکمروائی خوب همیشه یک عنصر ضروری و مهم برای پیشبرد توسعه پایدار بوده است. حکمروائی خوب، مدیریت کارآمد منابع انسانی، طبیعی، اقتصادی و مالی را برای توسعه متوازن و پایدار ایجاد می‌کند و مشارکت جامعه مدنی در فرآیندهای سیاست‌گذاری را تضمین می‌کند. حکمروائی خوب و توسعه پایدار دو مفهومی هستند که به یکدیگر مرتبط شدند. حکمروائی خوب، توسعه پایدار را ضمانت نمی‌کند اما فقدان آن، توسعه پایدار را شدیداً تحدید می‌کند (Kardos, 2012: 1167). بنابراین، مسئله‌ای که هم‌چنان در ابهام باقی ماند، این است که توافق اداراکی و اشتراکی در مورد چگونگی فهم حکمروائی برای توسعه پایدار وجود ندارد. پیدر کربی^۱ بر این باور است که اداراکات و تعابیر مختلف، منجر به کنش‌های مختلفی از توسعه می‌شود (Kirby, 1997: 3).

به رغم تعدد تعابیر و تعاریف، توسعه پایدار یک مسئله مهم برای همه شهروندان می‌باشد، چرا که شامل انتخاب‌هایی می‌شود که بر ابعاد اساسی سبک-زندگی اثر می‌گذارد. در این زمینه، دستیابی به توسعه پایدار بستگی به نقشی دارد که جامعه در دستیابی به یک اجماع بر طبق دیدگاه، اهداف و نیات توسعه پایدار ایفا می‌کند. اما شواهد و تحلیل‌ها نشان می‌دهند که شرط ضروری و بنیادین دستیابی به توسعه پایدار، همانا وجود حکومت دموکراتیک، پاسخگو و شفاف است. به بیان دیگر، گذار از دموکراسی نخبگان به دموکراسی مردم‌گرا، که بتواند ژرفا، گستره و بلندای لازم را داشته باشد، جزئی جدایی‌ناپذیر و سازواره‌ای از تمامیت فرآیند توسعه اجتماعی و اقتصادی می‌باشد. (رئیس دانا، ۱۳۸۱: ۱۴۴) بنابراین، توسعه نوین، به گسترش روزافزون آگاهی و آزادی‌ها و برخورداری‌های مادی و رفاهی همگانی وابسته است که به بهترین وجهی می‌توان در حکمروائی نسل سوم مشاهده نمود. دولت در نقش جدید، نیازمند الگویی است که ضمن تأکید بر ابعاد کارآیی و اثربخشی، بر جنبه‌های دموکراتیک و ارزش‌های دموکراسی نیز توجه داشته باشد. با استفاده از چنین الگویی، می‌توان ساختی از دولت طراحی نمود که تسهیل‌کننده

^۱ Peadar Kirby

حکمروائی خوب باشد (قلی پور، ۱۳۸۳: ۸۸). بدین ترتیب، نیل به توسعه در گرو رفع تنگناهای عمده نآزادی‌هایی^۱ مانند فقر، استبداد، فرصت‌های اقتصادی محدود، محرومیت‌های اجتماعی، به فراموشی سپردن خدمات عمومی، عدم تساهل و فعالیت‌های بازدارنده دولت‌های مداخله‌گر است. آمارتیا سن بر این باور است که دو مسئله باعث اهمیت فزاینده حکمروائی خوب در فرایند توسعه خواهد شد. اول، نقش آزمونگر آن؛ بدین ترتیب که سنجش پیشرفت توسعه باید در درجه نخست بر مبنای گسترش و ارتقای آزادی‌های مردم انجام شود. دوم، نقش تأثیرگذار آن؛ بدین معنا که نیل به توسعه در گرو مسئولیت‌های آزادانه مردم است. در واقع، آزادی پایدار متکی بر مسئولیت، عمده‌ترین موتور توسعه است (سن، ۱۳۸۹: ۱۱۵-۱۱۴).

در حکمروائی خوب، مراحل تصمیم‌گیری اساسی در سطح مقامات عمومی، مشارکت جامعه مدنی در فرآیند تصمیم‌گیری و توانایی برای اجرای حقوق و تعهدات از طریق مکانیسم‌های قانونی وجود دارد. بنابراین، بدون کارآمدی مناسب نهادهای قانونی که ثبات اجتماعی و قانونی را ارتقا می‌دهد، هیچ سرمایه‌گذاری درازمدتی که پایه‌های توسعه اقتصاد بازار را شکل می‌دهد، وجود نخواهد داشت. در حقیقت، قدرت حکومت قانون، مهم‌ترین عامل پیش‌بینی‌کننده موفقیت اقتصادی کشور و در نهایت، توسعه پایدار می‌باشد. در واقع، فرآیند حکمروائی خوب اغلب پلکانی و تدریجی است که شامل تغییرات درازمدت، منافع، عادات و آداب فرهنگی و هنجارهای اجتماعی و حتی مذهبی می‌باشد (Sachiko and Durwood, 2007: 16). کوفی عنان^۲، دبیرکل سابق سازمان ملل متحد، در نطقی بیان داشته است که حکمروائی خوب، تنها عنصر مهم و کلیدی در ریشه‌کنی فقر و ارتقای توسعه است (Graham, Amos and Plumptre, 2003: 1). در واقع، عنان بیان داشته است که «حکمروائی خوب و توسعه پایدار غیرقابل تفکیک و تقسیم هستند. حکمروائی خوب به همه شهروندان، پیر و جوان، زن و مرد، این اختیار را می‌دهد که در آینده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جوامع‌شان به طور واقعی مشارکت نمایند».

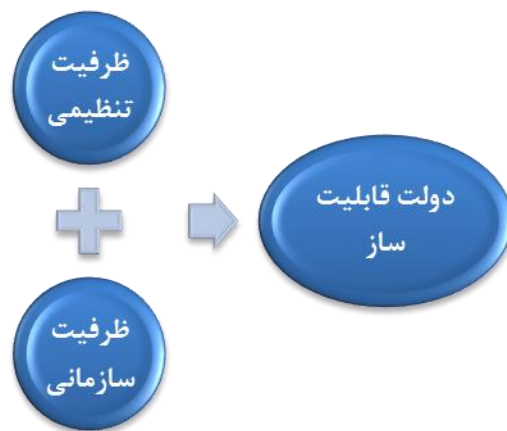
^۱ Unfreedom

^۲ Kofi Annan

(O'Neil,2006:58) بر این اساس، حکمروائی خوب به عنوان یکی از اضلاع اصلی هر دولت مدنی که در تمامی دولت‌های مدرن به عنوان امری پذیرفته شده می‌باشد (Addink, Anthony, Buyse and Flinterman,2010:12)، بنیان‌ها و بسترهای توسعه پایدار را تمهید می‌نماید. بنابراین، گذار به حکمروائی خوب و دستیابی به توسعه پایدار و امنیت ملی، از چند مرحله اساسی عبور می‌کند که عبارتند از:

گام نخست: دولت قابلیت‌ساز^۱: در این مرحله، تقویت ظرفیت‌های تنظیمی در اولویت برنامه توسعه است. دولت در این مرحله نقشی اساسی در تنظیم قواعد و مقررات، نهادسازی و تنظیم روابط میان نهادها و نیروهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دارد. هم‌چنین، ظرفیت‌های نهادی و سازمانی خود را نیز باید تقویت نماید. هم‌چنین، بایستی سازوکارهای تقویت استقلال قوا و نهادها، جامعه مدنی، احتراز از انسداد سیاسی را برای نظارت و کنترل بر دولت به‌کار ببندد. این مرحله، به طور کامل در معادله زیر مشاهده می‌شود:

معادله شماره ۱: چگونگی تکوین دولت قابلیت‌ساز



گام دوم، دولت انطباق‌گرا^۲: در این مرحله، به تقویت ظرفیت‌های استخراجی و پاسخ‌گویی دولت پرداخته می‌شود تا از طریق نظام ملی، خود را با شرایط شمول

^۱ Capability Building State

^۲ Adaptable State

داخلی و خارجی، و پاسخگویی به نیازهای برآمده از مراحل قبل سازگار سازد. برای این امر، به تقویت جنبه تولیدی در بخش‌های پیشرفته، تقویت آزادی عمل نهادها و بازیگران اقتصادی و علمی داخلی با محیط بیرونی، تقویت سرمایه اجتماعی از طریق قبول کثرت و تنوع پرداخته می‌شود. در معادله زیر، صورت کلی مرحله دوم را می‌توان مشاهده نمود:

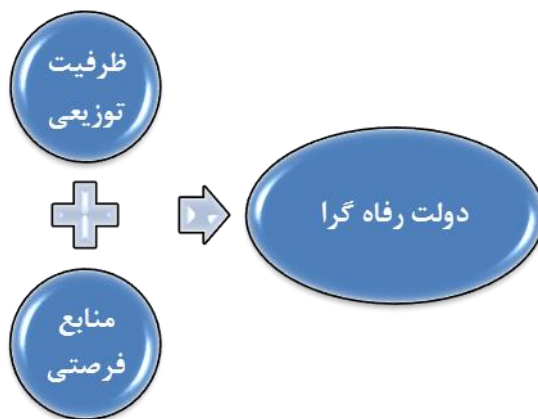
معادله شماره ۲: چگونگی تکوین دولت انطباق‌گرا



گام سوم، دولت رفاه‌گرا (عدالت‌محور):^۱ در این مرحله، به تقویت ظرفیت‌های توزیعی و منابع فرصت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پرداخته می‌شود. برای این منظور به افزایش منابع عمومی، برقراری توازن و تعادل در سطح توسعه مناطق مختلف، گسترش نظام جامع تأمین اجتماعی و تعمیق فرآیند دموکراتیک‌سازی از طریق پذیرش پلورالیسم سیاسی و توزیع قدرت سیاسی پردازد. در معادله زیر، نحوه تکوین دولت رفاهی را می‌توان به وضوح ملاحظه نمود:

^۱ Welfare State

معادله شماره ۳: چگونگی تکوین دولت رفاه‌گرا



۸۹

گام نهایی، دولت شهروندمدار تعامل‌گرا^۱: در این مرحله به تقویت ظرفیت‌های نمادین و فرهنگی پرداخته می‌شود. همچنین، در این دوره، نقش عوامل غیر-دولتی و غیرسیاسی در برقراری نظم، امنیت، ثبات و اداره عمومی افزایش می‌یابد و از نقش دولت کاسته می‌شود. بنابراین، به تقویت عقلانیت ارتباطی، اخلاق و فضیلت مدنی، مشارکت دواطلبانه و فعال شهروندان، تقویت حکومت‌های محلی و افزایش تعامل میان نهادهای و بازیگران مختلف پرداخته می‌شود در معادله زیر، صورت کلی مرحله غایی توسعه پایدار مشخص می‌شود. (سیف زاده، ۱۳۸۸: ۲۴۵-۲۳۹)

معادله شماره ۴: چگونگی تکوین دولت شهروندمدار تعامل‌گرا



بنابراین، با تأمل و مذاقه در ملاحظات و تبیین‌های بالا، این طور استنباط می‌شود که حکمروائی خوب و توسعه پایدار به عنوان دو مسئله راهبردی و استراتژیک در

^۱ Penetrative- Civic State

فرآیند تحول و پیشرفت کشورها می‌باشند که تثبیت، تحکیم، تقویت و تداوم هر یک از این دو، استلزام دیگری را ایجاد می‌نماید. به عبارت دیگر، روند هم‌افزایانه و هم‌نشینانه حکمروائی خوب و توسعه پایدار، نه تنها به تقویت و تحکیم هر یک کمک می‌کند، بلکه مسیر پیشرفت و توسعه کشور را هم هموار می‌کنند. بنابراین، بررسی‌های بالا بیانگر آن است که:

- بین چگونگی حاکمیت و توسعه رابطه وجود دارد.
- حکمروائی خوب برای رسیدن به توسعه پایدار مؤثر است.
- توسعه پایدار با حاکمیت خوب رابطه معنی‌داری دارد.
- کناکنش متقابل و متعاملی بین حکمروائی خوب و توسعه پایدار وجود دارد.

بدین ترتیب، توسعه پایدار نه با اعمال سیاست‌های آمرانه و نه بدون مشارکت آگاهانه و فعالانه شهروندان ممکن خواهد بود. توسعه پایدار نیازمند تلاش آگاهانه انسانی، برای رسیدن به تفرّد شخصیتی است. در واقع، رهایی از قیود محیطی و توان رقم زدن سرنوشت خود در دو سطح خرد و کلان، اوج دستاوردی است که در قالب حکمروائی خوب نمود پیدا می‌کند. حکمروائی خوب بایستی هم در سطح خرد و هم در سطح کلان و نهادی محقق شود. برای نیل به این جایگاه، ذهن انسانی نه تنها نیازمند روزآمدی مستمر است، بلکه نیازمند تجهیز شناختی و راه رسیدن به توسعه کارآمد و حکمروائی خوب می‌باشد. بدین ترتیب، کناکنش هم‌نشینانه و هم‌افزایانه توسعه پایدار و حکمرانی خوب، یک مسئله بنیادی می‌باشد.

نتیجه‌گیری

تا قبل از ورود امواج شالوده‌شکن و گسترده جهانی‌شدن، پوشش‌گری، کنش‌پذیری شبکه‌های اجتماعی، به چالش کشیده شدن نظام کلاسیک بین‌الملل و متعاقب آن، نظم‌ریزی‌های عمیق حاصل از آن، عرصه سیاست بین‌الملل جایگاه و پایگاه هژمونیک اجماع‌واشنگتن بود. بر اساس این اجماع جهانی، رشد اقتصادی که

متعاقب خصوصی سازی و ابتناء بر اقتصاد بازاری تولید می یافت، نقش گفتمان هژمون را ایفا می کرد. اما با تحولات و اتفاقات حادث شده در دهه ۹۰ قرن بیستم، جهان شاهد چرخش پارادایم حکمروائی، امنیت و توسعه شده است؛ بدین ترتیب که، هر سه مفهوم استراتژیک فوق، با گذار از پوسته مفهومی گذشته خود، حامل معنای نوینی شده اند که استلزام هم نشینی و هم افزایی آن ها را ایجاب می کرد. در واقع، برآورد ارائه شده از نسبت حکمروائی خوب، امنیت ملی و توسعه پایدار، چنان که در این مقاله ارائه شد، حکایت از آن دارد که سطح تعامل حکمروائی خوب با امنیت ملی و توسعه پایدار از حد ابزاری و کلاسیک خودش فراتر رفته و تعاملی هم افزا و استراتژیک را در پی داشته است. در این تلقی تازه، حکمروائی خوب با به- کارگیری شاخصه های شفافیت، کارآمدی، حکومت قانون، شمولیت و فراگیری، اجماع سازی، پاسخگویی و دموکراتیزاسیون و تلفیق دو کلان روایت «دولت محوری» و «بازارگرایی» به مثابه یکی از سه ضلع مثلث پیشرفت و توسعه از یک سو، امنیت ملی به همراه وجوه نظامی، اقتصادی، منابع- محیط و سیاسی و فرهنگی به عنوان ضلع دیگر آن، و توسعه به همراه الگوهای توسعه پایدار، یکپارچه و انسانی آن به عنوان سومین ضلع از اضلاع پیشرفت کشور از سوی دیگر، ضمن تأکید بر تکوین، تحکیم و تداوم روابط هم افزایانه و هم نشینانه، متعامل و متقابل، ایجابی و سازنده و پرهیز از تعاملات چالش برانگیز و غیرمسالمت آمیز، در پی برآوردن ارمغان توسعه و پیشرفت کشور می باشد. بنابراین، این نقطه عطفی در معادلات سه گانه به شمار می آید که شاید بهترین مفهوم برای تبیین و بیان آن، ارائه مفهوم اجماع پساواشنگتنی از سوی جوزف استیگلیتز باشد. در این برداشت تازه، تداوم هر یک آن ها نیازمند تجمیع و تجهیز حمایتی دیگر شاخصه ها می باشد. بدین ترتیب، حکمروائی خوب، امنیت ملی و توسعه پایدار در یک رابطه هم افزایانه و متقابل، مسیر پویایی و مشارکت فعالانه ملت- دولت را برای پیشرفت هموار می کنند. لذا با این استنتاج راهبردی، در عصر حاضر نمی توان به درک و تقویت یکی از ابعاد سه گانه، بدون توجه به تقویت ابعاد دیگر در یک کشور خاص اندیشید.

منابع

الف- فارسی

استریتن، پل (۱۳۸۳)، «حکمرانی خوب: پیشینه تکوین مفهوم»، ترجمه حمید رضاارباب، در: میدری و خیرخواهان، حکمرانی خوب؛ بنیان توسعه، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، صص ۲۵۴-۱۹۰.

خلیلی، ابراهیم (۱۳۶۹)، در جستجوی امنیت ملی، تهران: انتشارات سفیر.

ربیعی، علی (۱۳۸۷)، مطالعات امنیت ملی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

رئیس دانا، فریبرز (۱۳۸۱)، دموکراسی در برابر بی‌عدالتی، تهران: نشر علم.

سن، آمارتیا (۱۳۸۹)، توسعه یعنی آزادی، ترجمه محمدمسعود نوری نائینی، تهران: نشر نی.

سیف زاده، حسین (۱۳۸۸)، نوسازی، توسعه و دگرگونی سیاسی، تهران: نشر قومس.

سیف زاده، حسین (۱۳۸۴)، مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

قلی پور، رحمت‌الله (۱۳۸۳)، «تحلیل و امکان‌سنجی الگوی حکمرانی خوب در ایران با تأکید بر نقش دولت»، فصلنامه دانش و مدیریت، شماره ۶۷، صص ۸۵-۱۱۱.

کزنشتاین، پتر جی (۱۳۹۰)، «دیدگاه‌های بدیل در مورد امنیت ملی»، ترجمه محمدهادی سمتی، در: پتر ج کزنشتاین، فرهنگ امنیت ملی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۶۲-۹.

ماندل، رابرت (۱۳۷۷)، چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مک سویینی، بیل (۱۳۹۰)، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی امنیت، ترجمه محمد علی قاسمی و محمدرضا آهنی، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

موفه، شانتال (۱۳۹۰)، درباره امر سیاسی، ترجمه منصور انصاری، تهران: نشر رخ داد نو.

واین جونز، ریچارد (۱۳۹۰)، «بازسازی مفهوم امنیت»، در: هانتینگتون و دیگران، ناگفته‌های سیاست بین‌الملل، ترجمه عسگر قهرمان پور، تهران: نشر دفتر علم، صص ۳۰۱-۳۲۶.

ب- انگلیسی

Addink, Henk, Gordon Anthony, Antoine Buyse and Cees Flinterman (2010), **Human Rights & Good Governance**. SIM Special, No. 34, Universiteit Utrecht.

- Aktan, Coskun. Can and Hayrettin Ozler (2008). "Good Governance: A New Public Managerialism", **Review of International Law and Politics**, Vol. 4, No. 14, PP. 165-187.
- Buzan, Barry, Waeaver, Ole, and De Wilde, J. (1998), **Security: A New Framework for Analysis**. Boulder, CO: Lynne Rienner.
- Doornbos M. (2003), "Good Governance: The Metamorphosis of Policy Metaphor", **Journal of International Affairs**; No. 1, PP. 3-17.
- Gilpin, Robert (1987), **The Political Economy of International Relations**, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Globerman, S and D. Shapiro (2002), "Global Foreign Direct Investment Flows: The Role of Governance Infrastructure", **World Development**, Vol. 30, No.11, PP. 1899-1919.
- Graham, John, Bruce Amos and Tim Plumptre (2003), "Principles for Good Governance in the 21th Century", **Policy Brief**. No. 15, PP. 1-6. P.1. Institute on Governance. Ottawa, Canada.
www.iog/publications/policybriefs.
- Harlow, Carol (2006), "Global Administrative Law: The Quest for Principles and Values", **The European Journal of International Law**, Vol. 17, No. 1, PP. 187-214.
- Job, Brian L. (1992), **The Insecurity Dilemma: National Security of Third World States**. Boulder, CO: Lynne Rienner.
- Johnson, Isabelle (1997), **Redefining the Concept of Governance**.
- Kardos, Mihaela (2012), "The Reflection of Good Governance in Sustainable Development Strategies", **Procedia- Social and Behavioral Science**, Vo. 58, PP. 1166-1173, P, 1167. Available at:www.sciencedirect.com.
- Kirby, Peadar (1997), **Poverty Amid Plenty: World and Irish Development Reconsidered**, Dublin: Trocaire and Gill and Mac Millan.
- Mandel, Robert (1980), "Transnational Resource conflict: The Poltics of Whaling", **International Studies Quarterly**, No. 24, PP. 99-127.
- Mueller, John (1995), **Quiet Cataclysm: Reflections on the Recent Transformation of World Politics**. New York: Harper Collins.
- O'Neil, Morina (2006), "The Discourse of Good Governance in Development Cooperation Ireland: From Constructive Ambiguity to Written Policy", **Trocair Development Review**, PP. 52-72.
- Sachiko, Morita and Zaelje Durwood (2007), "Good Governance and Sustainable Development", Presented on: **7th International Conference on Enviornmental Compliance and Enforcement**. University of California. Washington, D.C. PP, 15-22.
- Santiso, Carlos (2001), " Good Governance and Aid Effectiveness: The World Bank and Conditionality", **The Georgetown Public Policy Review**, Vol. 7, No. 1, pp. 1-22.
- Sapru .R.K (2006), **Administrative Theories & Management Thought**, Published by Prentice Hall of India.

- Sexena, K.B.C (2005), "Towards Excellence in E-Governance". **International Journal of Public Sector Management** ,No.18, Vol. 6, PP. 498-513.
- Sharma, Sanjeer Kumar and Triranjan Raj (2011), "From Good Governance to Clean Governance", **Social Science**, PP. 1-35.
- Stillman, Richard J (2005) The study of Public Administration in United States : **The Eminently Practical Science**, Houghton Mifflin Company, pp. 17-28.
- Stowe, Kenneth(1992),"Good piano won't play bad music: Administrative reform and Good Governance", **Public Administration**, Vol. 70.
- UNDP (2002), **Human Development Report 2002: Depending Democracy in a Fragmented World**, New York: Oxford University Press.
- UNDP(2006), **Governance for the Future: Democracy and Development in the Least Developed Countries**. New York: United Nations Development Programme.
- Van Arkadie, Brian (2012), " Good Governance and Donors", In Jomo Kwame Sundaram and Anis Chowdhury(eds), **Is Good Governance Good for Development?**, London: Bloomsbury Academic, PP. 53-70.
- Walt, Stephen M(1991), "The Renaissance of Security Studies", **International Studies Quarterly**, Vol. 35.
- Weiss Thomas G(2000), "Governance. Good Governance and Global Governance, Conceptual and Actual Challenges", **Third World Quarterly**, Vol. 21, Issue 5. PP. 795-815.
- Whicker, Marcia L, Ruth A. Strickland and Dorothy Olshfski (1993), "The Troublesome Cleft: Public Administration and Political", **Public Administration Review**, Vol. 53, No. 6, PP. 531-541.
- World Bank(2003), **Better Governance for Development in the Middle East and North Africa**. Washington, D.C.